أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحیم

و صلَّی‌ اللَه عَلَی سیّدنا و نبیّنا أبی‌القاسم مُحَمّدٍ

و علی آله الطّیبین الطّاهرین و اللعنة عَلَی أعدائِهِم أجمَعینَ

عَظُمَ یَا سَیِّدِی أَمَلِی وَ ساءَ عَمَلی فَأعْطِنِی مِن عَفْوِکَ بِمِقدَارِ أَمَلِی وَ لا تُؤاخِذْنِی بِأَسْوَءِ عَمَلِی؛فَإنَّ کَرَمَک یَجِلُّ عَنْ مُجازاتِ الْمُذنِبین وَ حِلْمَک یَکْبُرُ عَنْ مُکافاتِ المُقَصِّرین.

عظیم است ای سید من آرزو و تمنای من، و بد و ناشایست است کردار و کارهای من، پس از مقدار عفو خودت و از درجۀ عفو خودت، به آن میزانی که آرزوی مرا برآورده کند به من عطا کن، و به گناهان من نگاه مکن و به کردار ناشایست من نظر مینداز و آن را به حساب نیاور، زیرا کرم تو اجل است از اینکه گناهکاران را عقوبت کند و بردباری تو و حلم نسبت به کردار بندگانت، بزرگتر از این است که آن افرادی را که کوتاهی می‌کنند در ادای تکلیف نسبت به تو و ادای تکلیف نسبت به خود و مصلحت و سعادت خود، آنها را به مجازات برساند و مکافات کند.

خب این فقرات تا حدودی در این شبها با رفقا صحبت شد، ظاهرا امشب خب شب آخر است حالا تا خدا چه بخواهد، و در این شبها با همین کلمات خوش بودیم و احساس ما بر این است که ای کاش این ایام و لیالی مبارکه امتداد پیدا می‌کرد و همینطور صحبتهای ما، ارتباطات ما، و مطالبی که رد و بدل می‌شد و می‌شود، در حول و حوش همین مطالب باشد.

شما فکر کنید در طول شبانه روز چقدر صحبت می‌کنید؟ با این و با آن و با آن، این همه را شده یک ضبط در کیفتان بگذارید صبح، حالا ماه مبارک که تمام شد این را یک امتحان بکنید، یک ضبط در جیبتان بگذارید صبح که از خواب بلند می‌شوید، حالا شب که برای قیام لیل و اداء نماز و امثال ذلک حالا صبح که می‌خواهید بروید وارد در صحنۀ اجتماع بشوید، اجتماع شخصی، خانوادگی و بعد اجتماع بیرون، یک ضبط بگذارید یواشکی این تا شب هر کی صحبت می‌کند، با هر کی حرف می‌زنید، با هر کی چیز می‌کنید همه را این ضبط یادداشت کند، شب اینها را گوش بدهید، یک مرور کنید، آنوقت ببینید چه دستگیرتان می‌شود، خوب است انسان از این کارها گاهی بکند، سابق بزرگان می‌گفتند، به شاگردانشان از این مطالب و از این دستورها می‌دادند، البته دستورهای اکیدتر، که خب من شاید خیلی از اینها را در برنامه‌ها و دستورات مرحوم آقا نمی‌دیدم، ولی خب قبلی‌ها خیلی مطالبی داشتند، خیلی مسائلی داشتند.

یک روز یادم است مرحوم آقا درد دل می‌کردند، درددل می‌کردند و نمی‌دانم حالا غیر از من هم کسی بود یا نبود، یا شایدم بودند، از بعضی از دوستان شاید هم بودند، می‌گفتند این اساتید سابق وقتی یکی می‌آمد پیششان، اول کاری که می‌کردند می‌گفتند که هر چی دارایی و سرمایه داری بردار بیاور، هر چی داری بردار بیاور، خب طبعا طرف از دو حال خارج نبود، یا می‌دید که هوا پس است دمش را می‌گذاشت روی کولش و الفرار، می‌رفت و دیگر هم پیدایش نمی‌شد، یا اینکه می‌دید نه! بالاخره خب آیا ارزشش را دارد یا ندارد؟! یعنی من شبها می‌دانید راجع به این قضیه تاکید می‌کردم حالا این یک نمونه‌اش، این هم این، مصداقش، شاهد حیّ و حاضرش، این همه من می‌گفتم که باید انسان آن مقصد را کعبۀ آمالش قرار بدهد، و تمام تصرفاتش، کارهایش، برنامه‌هایش، در راستای آن هدف باید جهت‌گیری پیدا کند، به آن طرف باید سمت‌گیری پیدا کند، ها! به آن قضیه این برای همین مطلب بود که آدم بفهمد آنچه را که در نیت دارد چقدر برایش ارزش دارد.

برای امام سجاد علیه السلام ارزش دارد، حضرت می‌فرماید که عظم یا سیدی املی، آرزوی خیلی بزرگی را در سر دارم، حضرت سجاد علیه السلام هم کسی نیست که به مسئله وارد نباشد، وقتی دارد این حرف را به خدا عرضه می‌دارد که امام است، به مقام ولایت کبرایِ الهیه رسیده، تمام عالم وجود زیر نگین اون دارد الان می‌چرخد، قضیه شوخی نیست، پس معلوم است راست می‌گوید، درست دارد می‌گوید، درست دارد مناجات می‌کند، می‌گوید عظم یا سیدی املی، آرزوی خیلی عظیمی من در دل و در سر دارم.

خب این آرزو چیه؟ به همۀ دنیا که رسیدی شما، شمای امام سجاد علیه السلام، به عالم ماده که اشراف داری، به عالم ملک و ملکوت که اشراف داری، نه تنها اشراف داری یک اشراف علمی، بلکه اشراف شما نسبت به عالم ملک و ملکوت اشراف عینی و اشراف حضوری است و به عنوان علم حضوری که همان حصه‌ای از وجود است این اطلاع شما و این اشراف شما وجود دارد. این به خاطر این مسئله است.

شما که یک همچنین مطلبی را داری، آنوقت چطور؟ این چه مسئله‌ای است که شما در ذهن داری و داری به خدا عرضه می‌کنی و گریه هم می‌کنی، گریه هم می‌کنی و می‌گویی خدایا دست بردار نیستم، من می‌خواهم به جمال تو برسم، من می‌خواهم به کمال تو برسم خب مگر نرسیدی؟ مگر امام سجاد علیه السلام نرسیده و دارد این حرفها را می‌زند؟ رسیده، ولی این رسیدن، رسیدن ثابت و پایدار نیست، از کجا؟ کی تضمین کرده؟ کی آمده تضمین کرده و گارانتی داده به امام سجاد علیه السلام، حالا که شما رفتید و به این مقام قرب رسیدید دیگر تمام شد هر کاری که دلت می‌خواهد برو بکن؟ هر گونه عملی که می‌خواهی دیگر برو انجام بده، هر رفتاری که می‌خواهی دیگر در پیش بگیر!، ها؟ کی یک همچین گارانتی داده؟ هیچکس.

امام سجاد علیه السلام، ما چقدر نسبت به آینده خودمان نگرانیم؟ چقدر نگرانیم؟ می‌گوییم بابا ما کی هستیم در این دنیا؟ اصلا عددی به حساب می‌آییم یا نمی‌آییم؟ گاهی اوقات آدم از خودش خنده‌اش می‌گیردها، واقعا از خودش خنده‌اش می‌گیرد، از حرفهایش خنده‌اش می‌گیرد، گاهی اوقات آدم از حرفهای بقیه خنده‌اش می‌گیرد، که اصلا خب ما واقعا کی هستیم و چی هستیم و چه رقمی در این دنیا هستیم بلند شویم بیاییم، اصلا جوری قضیه برایمان مطرح است که انگار شیطان می‌خواهد وسوسه کند که اصلا ولش کن، اصلا تو این حرفها را برای چی داری می‌زنی؟ ولش کن، اینها برای یک عده خاص است، فقط یک معصومین و یک عدۀ خاصی از پیامبران آن هم، نه همه پیامبران، یک چند نفری و حالا اولیا و عرفایی که این لطف الهی شامل حالشان شده و دیگر حساب آنها جداست.

یعنی یک همچنین حالی برای آدم پیدا می‌شود ولی بعد می‌گوییم نه آقا خب درست است یک همچنین وضعیتی داریم ولی خب چه کنیم که ائمۀ ما، بزرگان، اولیا ما، دارند می‌گویند بسم اللَه، خب دروغ که نمی‌گویند، یا دارند سر ما را شیره می‌مالند و کلاه می‌گذارند؟ دارند یک جوری با ما بازی می‌کنند، یا دارند جدی می‌گویند؟ می‌گویند آقا بسم اللَه! خب بیا چرا نمی‌آیی؟ سفره پهن است چرا نمی‌آیی؟ چرا نمی‌آیی سر این سفره بنشینی؟

مرحوم پدر ما می‌فرمود من کتابهایی که نوشتم خیال نکنید که من فقط برای شماها نوشتم، من برای آن زن نصرانی در آن طرف دنیا نوشتم این کتاب را، سفره برای همه پهن شده، برای همه این مسیر آماده شده، منتهی ما به واسطۀ عدم اطلاعمان نسبت به قضایا و از یک طرف که خب البته ناشی می‌شود از توجه به کثرات و به تعلقات دنیا و به گرفتاری‌ها از این طرف، این باعث می‌شود که این قضیه به آن اهمیتی که دارد در نزد ما جلوه نکند، می‌گوییم آه خدا! اصلا حرفش را هم نزن آقا، اصلا حرفش را هم نزن! این برای فوقش یک عده‌ای بوده، یک عده خاصی بوده، یک افرادی بوده اصلا حرفش را هم نزن.

به قول مرحوم آقا شیخ حسین حلی مرحوم آیت اللَه و آن عالم بزرگ و متضلع که مرحوم آقا نقل می‌کردند که من مانند ایشان، متبحر در فقه ندیدم!، در آن سنواتی که ایشان چیز بودند، و هفت سال هم پیش ایشان درس خواندند دیگر، هفت سال و خورده‌ای، خیارات مکاسب، تا آنجایی که یادم می‌آید، و اجتهاد و تقلید که همین اجتهاد و تقلید که الان طبع شده همین درسهایی است که مدتی ایشان پیش مرحوم حاج حسین حلی خواندند، مرد خیلی بزرگی بود، مرد خیلی...، من در آنجا در پاورقی آوردم چیزهایی، اگر رفقا مطالعه کنند اهل فضل و اهل علم، آنجا بعضی از چیزهایی را آوردم از ایشان، خصوصیات ایشان، و خیلی آدم بی‌هوایی بود، مرحوم حاج شیخ حسین حلی آدم بی‌هوایی بود، و قطعا و قطعا از مرحوم حکیم، آیت اللَه حکیم اعلم بود ولی جوری ابراز می‌کرد که هیچ باعث حساسیت و سوء ظن و بعضی از تخیلات و توهماتی که طبعا در اینگونه مجال‌ها برای افراد پیدا می‌شود، به واسطه وسوسه خناس‌ها و آن بادمجان دور قاب‌چین‌ها و آنهایی که خلاصه می‌آیند و دل و دین ما و ایمان ما را می‌گیرند و می‌برند و مرحوم آقا بارها ما را برحذر می‌داشتند از اطرافیان و می‌فرمودند الحذر از اطرافیانتان، الحذر.

این مرحوم آقا شیخ حسین، مرحوم آقا می‌فرمودند این مرد اینقدر بزرگ بود که وقتی که به این مطالبی که در ارتباط با عرفا و حالات عرفا و بزرگان و اینها می‌رسید خودش را اینقدر کوچک می‌کرد و اینقدر پایین می‌آورد و اینقدر خود را ناچیز می‌دید که ما می‌گفتیم شائبه یک نوع تظاهر است و تصنعا دارد این الفاظ را مثلا به کار می‌برد، این تعابیر را ایشان دارد به کار می‌برد، یک وقت در همین بحث اجتهاد و تقلید بود که در این روایتی که از امام صادق علیه السلام است و اما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه مخالفا علی هوی مطیعا لامر مولا، اصلا این روایت را آدم یک خرده فکر کند [می‌گوید] این چی چی است و ما کجائیم؟ حضرت چی دارد می‌فرماید ما در چه فضاهایی هستیم! اصلا خودمان خنده‌مان می‌گیرد، خنده‌مان می‌گیرد، یعنی گفت از گریه کارم گذشته که دارم می‌خندم، از گریه‌ها گذشته، یعنی اینقدر هوا پس است و اینقدر اوضاع قاراشمیش است و اینقدر شیر تو شیر است که قضیه از گریه گذشته، فقط آدم خنده‌ش می‌گیرد، فقط خنده‌اش می‌گیرد، واقعا من که هنگ کردم نمی‌دانم بقیه...، من که هنگ کردم و نمی‌دانم چه بگویم.

اگر امام صادق علیه السلام این را معیار قرار داده، ما که هنگ کردیم، فقط همین یک کلمه خیال می‌‌‌کنم تعبیر رسایی باشد برای ما فی الضمیر، ایشان می‌فرمودند مرحوم آقا شیخ حسین حلی وقتی که این عبارت را میخواند که شأن مرجعیت در چه حدی است و انسان باید چه مطالبی را رعایت کند، چه عوالمی را در نظر بگیرد، همین‌طور شروع می‌کرد اشک از چشمهایش ریختن [روی] این محاسنش و می‌گفت این یک مقامی است که خدا به بعضی از خاصان درگاه خودش از غیر معصومین، اصلا صحبت معصومین نمی‌کرد، نه! از غیر از معصومین به خاصان درگاهش داده و منِ الاغ را چه به این که بخواهم اصلا در این مجال فکر کنم! ببینید، معلوم است این آدم اهل تصنع نیست، این آدمی که می‌آید اینجور صحبت می‌کند این مثل اینکه یک چیزی اینجایش هست، خلاصه یک چیزهایی خدا اینجا گذاشته، تو این، اینجوری نمی‌آید حرف بزند، اینجوری نمی‌آید چیز کند.

منِ الاغ را چه به اینکه بیایم اصلا راجع به این عوالم صحبت کنم، اصلا راجع به اینها...، این مربوط به یک عده خاصان درگاه و...، این مرد بزرگ با این همه عظمت که اعلمیتش بر مرحوم آقای حکیم قطعی و مثل اظهر من الشمس بود بلند می‌شد می‌رفت در مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالات و چیزها جواب می‌داد، پاسخ نامه‌ها و مجلس استفتائی که همه دارند، سوالاتی که می‌آید سوالات فقهی و اینها، آقایان همه دارند، مجلسی دارند فضلا همه می‌آیند می‌نشینند و صحبت می‌کنند و آن مطلب را به دست می‌آورند، و ایشان می‌آمد به عنوان مسئول مجلس استفتاء مرحوم آقای حکیم به سوالها جواب می‌داد.

کجا دیگر مثل اینها هست؟ کجا مثل اینها پیدا می‌شود؟ توجه کردید؟ کجا مثل اینها دیگر هست؟ گاه گاهی ما با بعضی از مطالب و فتاوا و برایمان یک ایمیلهایی می‌آید، وقتی نگاه می‌کنیم می‌بینیم فلان آقا فتوا داده میزنم دام در سرم!! به به به! ماشاللَه ماشاللَه! چی چی چی!

می‌گویم خب بالاخره انشاللَه مثل اینکه از علائم آخر زمان است، این مسائل مثل اینکه از علائم آخر الزمان است، این مسائل، این مطالب، خب امام سجاد علیه السلام این مسئله را فهمیده، متوجه شده، حالا کی به حضرت سجاد علیه السلام یک همچین گارانتی داده و تضمین داده که شما که الان به مقام امامت رسیدید دیگر کارت تمام شد؟ نه! یک همچین چیزی نیست، حضرت سجاد علیه السلام که تازه فهمیده آنجا چه خبر است، تازه فهمیده آن مقام ربوبی چیه، تازه فهمیده آن مقام انس چیه، تازه فهمیده مقام غیرت پروردگار چیه، تازه فهمیده که...، ما نمی‌فهمیم، ما فعلا داریم حرف می‌زنیم، خب می‌گوییم اینقدر به ذهنمان رسیده و اینقدر بهمان گفتند و با همین هم خوشیم، با همین هم که می‌دانیم خوشیم، اما وقتی که یک شخص برود و به آن مقام برسد، آیا همین طرز تفکر را دارد که ما الان داریم؟ همین؟ یعنی همین برداشتی را نسبت به مقام ربوبی دارد که ما الان داریم؟ چرا امیر المومنین علیه السلام در تمام عمرش نگفت فزت و رب الکعبة، آن زمانی گفت فزت و رب الکعبة که شمشیر ابن الملجم آمد؟ آن موقع تازه دید که پرونده تمام شد، آن موقع، قبلا که نگفت.

هیچ امیر المومنین علیه السلام می‌گفت به بقیه من دیگر کارم تمام است و من دیگر هر کاری...، بله در مقام امامت سلونی قبل ان تفقدونی فانی اعلم بطرق السماء من طرق الارض، از این حرفها زیاد می‌زد، من اینم، من اینم، من اول کسی هستم، من چه هستم، اینها همه در مقام عز ربوبی بود که در آن مرتبه آن حیثیت در آنجا جلوه می‌کرد، ولی وقتی که امام به خود توجه می‌کند و آن حیثیت ربوبی تبدیل به حیثیت عبودیت می‌شود تمام این مطالب در اینجا ظهور پیدا می‌کند، امام سجاد علیه السلام که الان این دعای ابی حمزه را می‌خواند در مقام عبودیت است، در مقام تذلل است، در مقام هیچ ندیدن خود است که دارد این مطالب را به خدا عرضه می‌کند، اینجا دیگر مقامی نیست که انسان بخواهد برای خدا افتخار کند، خدایا من امامم، من چیم، من یک همچنین قدرتی دارم، من شق القمر می‌کنم، من رد الشمس می‌‌‌کنم، خورشید را برمی‌گردانم، دیگر بالاتر از این چی می‌خواهی؟ خورشید را نگه داشت دیگر، همینطور نگه داشت! وایسا آقا! وایسا نمی‌خواهد بچرخی، بگذار نمازمان را بخوانیم بعد دوباره خودمان می‌چرخونیمت، نمی‌خواد بچرخی یعنی چی؟ یعنی الان هم من دارم تو را می‌گردانم! معنایش این است دیگر، الان که من دارم تو را نگه می‌دارم اگر می‌توانی خب بچرخ، اگر می‌توانی، قدرت دست خودت است خب بچرخ، خب چرا نمی‌چرخی؟ وقتی حضرت می‌زند ماه را دو نصف می‌کند یعنی منم الان نگهت داشتم، اگر نگه نداشتم، اگر نازی کند فرو ریزند قالبها، قالبها همه از بین...، اینی که الان ماه، ماه است، من نگهت داشتم بخواهم نصفت می‌کنم، دوباره بخواهم میچسبونمت، حرکتت وامی‌دارم، اینها همه دست من است.

خب حالا بیاید به خدا بگوید خدایا من یک همچنین آدمی هستم، من یک همچنین کسی هستم، خدا می‌گوید اِ! پس در مقابل من هم قدرتی پیدا شد؟ در مقابل...؟ چند تا قدرت داریم در عالم؟ یکی قدرت منِ پروردگار و یک قدرتِ تویِ رسول اللَه؟ این نه! ما نداریم یک همچنین چیزی، یک قدرت بیشتر در عالم نیست، یک علم بیشتر در عالم نیست، یک حیات بیشتر در عالم نیست، یک جلال بیشتر در عالم نیست، و یک جمال بیشتر در عالم نیست، فقط یکی است و تویِ رسول اللَه و تویِ علی بن ابیطالب که امیر المومنین هستی همان جمال واحد، همان قهاریت واحد و همان علم و قدرت و شعور و حیات واحد است که در اینجا آمده، دو تا نشده، الان اینجا این یک دونه لیوان است و این هم یک دونه لیوان است، دو تا است، اینها دوتاست، این نیست، یکی است که آمده و این ظهور خارجی به این شکل پیدا کرده، این ظهور خارجی یعنی چی؟ یعنی من آمدم ظهور پیدا کردم، من آمدم به این شکل ظهور پیدا کردم، من آمدم به صورت آصف بر خیا ظهور پیدا کردم آن زمان نگه داشتم، من آدم به صورت علی ظهور پیدا کردم و رد الشمس کردم، من آمدم به صورت سلیمان آن کار را کردم، من آمدم به صورت موسی عصای چوب را تبدیل به اژدها کردم، من آمدم به صورت عیسی مرده را زنده کردم، من بودم، عیسی مرده زنده نکرد، عیسی بدون من مثل یکی از افراد مثل شماست، ما می‌توانیم الان زنده کنیم؟ ما می‌توانیم؟ نه بابا ما دستمان را هم نمی‌توانیم اینور کنیم، مثل یکی، هیچ تفاوتی ندارد، منتهی نیست ما چشممان بسته است نگاه به این قیافه می‌کنیم، این قیافۀ دو متری، یک متر و هشتاد و یک متر و هفتاد، که دارد اراده می‌کند و با این ارادۀ دست یک مرتبه می‌بینیم مرده زنده شد، می‌گوییم اوه اوه اوه این حضرت عیسی ببین ببین ببین، نگاه به آن پشت پرده نمی‌کنیم! نگاه به آن توربین که دارد می‌گردد و برق را در سد یا در نیروگاه دارد تولید می‌کند نمی‌کنیم، نگاه به این پنکه می‌کنیم، نگاه کن ببین پنکه دارد می‌چرخد و باد می‌دهد و باد خنک می‌دهد، اینی که دارد پنکه باد خنک می‌دهد می‌گوییم پس حتما یک الکتریسیته‌ای هست، یک نیروی برقی درش هست که دارد این کار را می‌کند، پریز را می‌کشیم می‌بینیم که وایستاد، ها این یک، دیگر نگاه نمی‌کنیم به اینکه آن توربین در نیروگاه الان دارد می‌چرخد، آن اگر نمی‌گردید که این الان بیچاره اینجا ایستاده بود، این که تولید گرما و سرما نمی‌کرد.

ما داریم نگاه به حضرت عیسی می‌کنیم، حضرت عیسی مرده زنده کرد، اوه اوه حضرت عیسی نگاه کن نگاه کن همچین چیز...، آدم عارف می‌ایستد وقتی حضرت عیسی مرده زنده می‌کند فقط نگاه می‌کند می‌گوید عجب خدایی! نمی‌گوید تو، نمی‌گوید تو زنده کردی، می‌گوید عجب خدایی ببین چطوری دارد ظهور می‌کند! او دارد ظهور می‌کند، نگاه به امیر المومنین علیه السلام می‌کند، درِ قلعۀ خیبر را می‌کند می‌رود روش حالا بیایید رد شوید، ما قلعت باب الخیبر بالقوة البشریة، من درِ خیبر را به قوۀ بشریه...، علی اوه! علی کند، اوه اوه بیا نگاه کن ببین، درِ قلعۀ خیبر را که چهل نفر می‌بستند و باز می‌کنند، اینطوری تعریف می‌کنند چه می‌دانم حالا با کم و زیادش، بالاخره جوری بود که مشخص بود مسئله، مسئلۀ بشری نیست، مسئلۀ عادی نیست.

خب این علی کند؟ علی نکند، او کنده، نگاه کن ببین علی الان گرفته رد الشمس! خورشید را نگه داشته، ای داد بیداد، حالا بیایید نگهدارید ببینیم، در این دنیا یکی مثل علی علیه السلام پیدا شود بیاید خورشید را نگه دارد، بیایید نگه دارید، بله! عارف می‌تواند نگه دارد، ولیّ خدا می‌تواند نگه دارد، حالا اینها می‌کنند یا نمی‌کنند حالا دیگر یک حرف دیگر است، آن دیگر اینجور نیست. این یک مطلب است.

الان یک چیز یادم افتاد، در زمان چیز بود عبد السلام عارف بود، در زمان عبد السلام عارف بود نسبت به مرحوم آقای حکیم ظاهرا یک اختلافات و مسائلی پیش آمد، ایشان یک اعتراضاتی و چیزهایی داشتند و خلاصه بالاخره بر ایشان غصب کرد و ایشان را محصور کرد، این حکومتها محصور می‌کنند محصور خانگی! نداریم؟ محصور می‌کنند و در حبس خانگی و اینها نگه می‌دارند و گاهی اوقات شدید و خیلی شدید و اینها، از این کارها هستند و می‌کنند دیگر، ایشان هم آمد آقای حکیم را در حبس خانگی نگه داشت و بعد تضییق و فلان و برق را قطع کرد و نمی‌دانم فلان و بعد کم کم آب را قطع کردند و اصلا خطر جدی بود، خیلی...! چند روز از این قضیه گذشته بود به طوری که یادم است ـ من در آن موقع کوچک بودم و برای ما دوستان تعریف می‌کردند، دوستانی که در عراق بودند ـ می‌گفتند از پشت بام آب می‌بردند برای منزل آقای حکیم! از آنجا می‌بردند و حتی متعرض شدند و دیگر آمدند مامور روی پشت بام گذاشتند، مامور گذاشتند که کسی نتواند، خب از تشنگی آدم می‌میرد!

خیلی قضیه، قضیه سخت شد، دیگر همه به نگرانی افتادند، به دغدغه و نگرانی و اضطراب، چه می‌‌‌‌خواهد بشود، یکی از دوستان مرحوم آقای حداد، یکی از افراد، ایشان آمد، در کاظمین بود منزلش، الان هم در قید حیات است، ایشان آمد در کربلا و دیگر با حالت التماس، آقا یک کاری کنید الان اوضاع می‌گویند اینطور است، به ما اطلاع دادند که حتی نمی‌گذارند الان کسی حتی یک قطره آب هم ببرد نمی‌دانم خیلی مسئله، مسئله مشکل شده و همه نگران شدند، جدا نگرانند دولت هم دست برنمی‌دارد و او هم دارد کار خودش را می‌کند و خلاصه پای قضیه ایستاده، و خیلی چیز می‌کرد.

مرحوم آقا می‌گفتند که آقای حداد سرشان را، ایشان هم بودند، در همان موقع مرحوم آقا کربلا بودند، یعنی وقتی که این قضیه را برای ما تعریف می‌کردند خودشان هم از سفر که آمده بودند این قضیه را در یک جمع دوستان می‌گفتند، خیلی من کوچک بودم، ٥٠ سال پیش، بله حدود ٥٠ سال پیش، همان زمان عبد السلام دیگر، زمان عبد السلام عارف بوده حالا هر کی بوده در همان زمان بوده.

ایشان می‌گفتند که ما همینطور نشسته بودیم یک دفعه آقای حداد سرشان را بلند کردند و گفتند إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿البقرة، ٢٠﴾، هیچی عبد الجلیل آن شخص چیز آمد بیرون گفتند حصر را برداشتند و تمام شد.

خب این کیه؟ این کار یک عارف است دیگر، یک عارف می‌تواند، خب خیلی خب، بسیار خب آقایانی که شما در صدر بهشت جا دارید بسم اللَه!!، شماها که...! بسم اللَه این گوی و این میدان.

آنوقت این موقع‌ها باید دست به دامان اولیا بشویم! ها؟ بعد بلند شویم بر علیه‌شان مقاله بدهیم، اینها وحدت وجودی‌‌ هستند، اینها کافر هستند و اینها چی چی هستند، موقع حصر که می‌شود آقا دستمان به دامنتان دارد کار به اینجاها می‌کشد، اینطوری است؟ یک خرده انصاف هم خوب چیزی است، انصاف خوب چیزی است.

خب اینها مگر این کارها را انجام نمی‌دادند؟ بسیار خب، اما این کارها، از کجا دارد این قدرت می‌آید؟ این علم از کجا دارد می‌آید؟ این که دارد می‌گوید إِنَّ اَللّٰهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴿البقرة، ٢٠﴾، از کجا دارد این مقام قدرت را نزول می‌دهد در عالم و می‌اندازد در کلۀ آنهایی که در آنجا هستند و تلفن می‌کنند آقا این...، از کجا این مسئله دارد سرچشمه می‌گیرد؟ از آنجا دارد سرچشمه می‌گیرد، این از خودش انجام نمی‌دهد، قدرت، قدرت این نیست، این یک پشه را هم نمی‌تواند از خودش دور کند، یک پشه را هم نمی‌تواند از خودش دور کند، حرفش این است، مکتبش این است، حرف حسابش اصلا این است، مانمی‌خواهیم...، ما می‌گوییم نه! قدرت تو است، تو دعا کردی تو، همان تو بودی دعا کردی، خدا را گذاشتیم کنار! او خدای مظلومِ بیچاره، گذاشتیم کنار نه، آقای حداد، آقای حداد دعا کرد حصر را برداشتند، آقای حداد دعا کرد رفع چیز کردند، چرا نمی‌گویی او کرده؟ و از این که ما مطلب را به این نسبت می‌دهیم خوشحال نمی‌شود ناراحت هم می‌شود، می‌گوید کی این کلۀ پوک تو چیز می‌فهمد؟! کی می‌فهمد که من نکردم؟ می‌فرمود، ما خودمان می‌شنیدیم ازشون، ما خودمان می‌شنیدیم، اینها را خودمان ازشون دیدیم.

کی این کلۀ پوک تو آدم می‌شود؟! کی ما هر چی می‌گوییم واقع می‌پندارد؟ یک وقتی، یک اجلی برای این قضیه...، ما نه، آقای حداد دعا کرد و چیز شد، تمام هنر آقای حداد این بود که به مقامی رسید که صفر شد، این هنر ایشان بود، تمام هنر امام سجاد علیه السلام این بود که آمد آمد آمد آمد رسید، صد و نود و نه و نود و هشت و نود و هفت و آمد پایین، نود و شش و پنج و چهار و هشتاد و هفتاد و چهل و سی، دوازده، هشت، هفت، شش و باز هم هنوز مانده، چهار و سه و دو و یک، نیم و صفر، حالا که صفر شد تمام عالم را می‌تواند عوض بکند، تمام خلائق را می‌تواند زیر و رو کند چون صفر شده، ما نه، ما وقتی که از شکم مادر متولد شدیم، خدا رحمت کند همۀ مادرهای ما را و پدرهای ما را، آنها وسیلۀ خیر شدند که ما در این دنیا بیاییم و بیفتیم به جون مردم دیگر، آنها وسیله بودند.

ما وقتی که متولد شدیم آن موقع ما صفر بودیم، منتهی آن صفر با آن صفر فرق می‌کند و یک اختلافی دارد که حالا جایش نیست، بعد که هی بزرگ شدیم و هی بهمون اضافه شد، شدیم یک و دو، شدیم دو سالگی، شدیم دو و پنج، نمی‌دانم نمره‌مان شد مثلا ٦٠، به سی سالگی رسیدیم شد یک میلیون و دویست، همینطوری مضاعف و ضربدری می‌رفتیم بالا! بعضی‌ها رسیدند به یک مقام عظیمی که یک رقم بگذاری اول و صفر تا طهران هم بچینی به آن مقام و مرتبۀ آنها نمی‌رسد، اینها خیلی مقام دارند، اینها مقام عالم و همه را حیازت کردند، هر چی آنها آمدند پایین و آمدند پایین و هی از رقم کم کردند، اینها هی بر ارقام اضافه کردند، هی اضافه، نگاهش می‌کنی اوه اوه اوه وای وای وای! چه خبر است! آقا نمره‌ات چنده؟ نمره؟ نمره بی‌نهایت است، عدد جبری دیدید؟ به اضافۀ بی‌نهایت، اصلا بی‌نهایتی است.

ما متصل به بی‌نهایت شدیم! درسته؟ اینها را همه را باید بگذاریم کنار، از بی‌نهایت بیاییم پایین، بیاییم پایین، بیاییم پایین، تا وقتی رسیدیم، ها داره نمره می‌شه بیست، داره می‌شه پانزده، هی داریم کم کم تجدیدی می‌آوریم و می‌شود زیر ده و هشت و اینها تجدیدی است ولی تجدیدی نیست ها، این قبولی است، این عکس تجدیدی است.

امام سجاد علیه السلام رسید به صفر، حالا که رسید به صفر حالا شد امام، حالا شدی امام، حالا فهمیدی فقط قدرت یکی است، تابحال اینجور نبود، حالا ما راجع به خودمان می‌گوییم حضرت سجاد علیه السلام که نعوذباللَه او از همان اول این مسائل درش....، ما خودمان را می‌گوییم، بالاخره ما که اینجور نیستیم، ما که مثل ائمه نیستیم، تا حالا ما قدرت را در خود می‌دیدیم، شوخی می‌کردیم یک خرده جدی فکر کنیم می‌بینیم نه یک چیزهایی هست، غیر خدا هم یک چیزی واسه خودمان گذاشتیم و قایم کردیم، از حرفایمان اینجور برنمی‌آید، در تنهایی فکر کنیم به خودمان، به مسائل، اینطور نمی‌فهمیم؟ از حرفهایمان، از کارهایمان، از عکس العمل‌هایمان، عکس العمل در قبال حرفهای مردم، عکس العمل در مقابل...، اِ به مطلب من دارند اعتراض می‌کنند؟ بَه، غلط کرده داره اعتراض می‌کند، صبر کن یک مقاله بنویسم بابایش را می‌دهم دستش، صبر کن به حرف من...؟! به حرف من اومده اعتراض کرده؟ این شیپیشو کیه اصلا بیاید فرض بکن....!!، این یک وجبی اومده حرفهای من را دارد نقد می‌کند، برو بابا من اصلا نگاه به تو....، چیه؟ اینجا یک خرده باقی است، یک خرده نه بیش از یک خرده، باقی است.

مرحوم آقا کتابی نوشته بودند، همان وظیفۀ فرد مسلمان را، پخش نکرده بودند به دست بعضی‌ها داده بودند، قرار شد پخش نشود، الان نمی‌دانم پخش شده یا نشده؟ مثل اینکه شده دیگر. اون موقع بعضی‌ها آمدند هی به من اصرار کردند و فشار آوردند و تلفن و این چیزها، آقا بیا و نگذار این کتاب پخش بشود، برو به پدرت بگو، ما هم می‌خندیدیم خدایا، خدایا، فقط می‌گفتم اللَهم اهد قومی فأنهم لا یعلمون، چی کار کنیم؟ وقتی کسی نمی‌فهمد نمی‌فهمد دیگر! چی کارش کنیم؟ یکی آمده بود یک مقاله نوشته بود در یک مجلۀ بیان، نمی‌دانم مجله برای کی بوده؟ مقاله راجع به این کتاب، ایشان آمده خودش را....، شعار، همش شعار، عزیز من تو که این مقاله را نوشتی، سید عمامه‌ای فاضل درس‌خوانده قم و نجف هستی، غیر از آن است؟ به جای شعار دادن بیا بگو کجای این مقاله خلاف است؟ اسم بیاور، اینی که ایشان خلاف گفته، اینی که ایشان شعار می‌دهد، اینی که ایشان حرفهایش مخالف با حرفهای فلانی است، اینها همش شعار است، دست بگذار، آقا این حرفی که ایشان در اینجا زده دروغ است، این حرف راست است، این حرف به این دلیل دروغ است، بسیار خب، این یک چیزی، حالا به راست و دروغیش کاری نداریم، ولی بالاخره آدم بیاید دست بگذارد که آقا این حرف اینجا به این دلیل دروغ است، آدم بعد می‌‌آید ثابت می‌کند که دروغ است یا دروغ نیست، کاری ندارد، طرف را می‌آورد آقا گفتی یا نگفتی؟ بعد وقتی که طرف ماند لال شد معلوم است که دروغ گفته دیگر، این که کاری ندارد.

اما اینکه آدم بگوید که آقا این حرف مخالف است، این خودش را اینجا مطرح کرده، اینها چیه؟ شعار است، شعار کار عجزه است، آدم عاجز بلند می‌شود می‌رود چی کار می‌کند؟ شعار می‌دهد، آدمی که دستش پر است که نمی‌آید شعار بدهد، می‌آید مطلب می‌گوید، آقا من آن روز این حرف را زدم، آن روز این حرف را شنیدم، این هم قسم، این هم روش، این هم مباهله‌اش، دودوتا چهارتا، مشکل حل می‌‌‌‌شود، طرف راست می‌گوید بیا مباهله کن، بنده آمادگی برای مباهله دارم، راست می‌گویید بسیار خب مباهله می‌کنیم تو این، راست می‌گویی قسم بخور، راست می‌گویی بیا شاهد و فلان، این افرادی که در اینجا هستند شهادت می‌دهند، این دیگر مشکل نیست، اما اینکه همینطوری آقا خلاف گفته، این آنجا این گفته، این آنور...! اینها چیه؟ اینها همه خزعبلات و حرفهای درِپیتی است، حرفهای درپیتی یعنی همین، این اصلا ارزش برای تفکر ندارد، طرّهات است و خزعبلات و مزخرفات است، غیر از این است؟.

آمده در این مجله مثلا طرف گفته که آقا نمی‌دانم ایشان خودش را آمده مطرح کرده، در مقابل فلان کس، آمده مطرح کرده و فلان و یک همچنین چیزهای اینقدری، من این را دارم می‌گویم، یادتان است چند شب پیش می‌گفتم رفقا! کار این خدا در این دنیا بی‌حساب نیست، یادتان می‌آید؟ بی‌حساب نیست، حساب دارد، هر بی‌خود بالا رفتنی یک پایین آمدن هم دارد، هر روی زین بی‌جهت سوار شدنی یک از زین پایین آمدن هم دارد، بی‌حساب نیست تو اینجا، ما نمی‌گوییم کارها همه درست است، نه، ولی هر چیزی حساب دارد، یعنی آدم وقتی که نگاه می‌کند می‌بیند که همچین شیر تو شیر نیست، قضایا شیر تو شیر نیست، حساب و کتابی هست.

آن طرف آمده بود این مجله را به من نشان داد و گفت بفرما، حالا دیدی، وقتی ما می‌گوییم این کتاب پخش نشود، آمدند آقا را در این مجله نقد کردند، گفتم این؟ این که نقد نیست، خب بدبخت این را هم نگوید چی بگوید؟ این که دق می‌کند و می‌میرد!! بعضی‌ها می‌گویند آقا فلان کس راجع به شما این را گفته، گفتم این را نگویند که دق می‌کنند می‌میرند، بگذار بگویند، بگذار بگویند، اینقدر ما باید انصاف داشته باشیم، بگذار بگویند این دروغ می‌گوید عیبی ندارد باشد، اصلا آقا ما دروغ می‌گوییم، حالا نمیر تو، سکته نکن، رو کردم به آنطرف، گفتم اگر این هم نگوید بابا می‌میرد این، بگذار خب اقلا بردارد بگوید این را، دو خط حرف است.

گفت حالا تو برو این را به بابات نشان بده و برو، گفتم باشه ما می‌رویم و نشان می‌دهیم، آمدم نشان دادم گفتم آقا یک چیز عجیبی آوردن و می‌گویند که آقا شما را رد کردند و چه کردند و راجع به فلان کتاب، گفتند چی گفتند؟ [دادم] آقا خواندند، یک دفعه گذاشتند قهقهه! حالا ما تازه نخندیدیم، آقا زدند زیر خنده، گفتند همین؟!! این همین هنوز توی گوشم هست، همین؟! گفت این که چیزی نیست بابا، این که چیز است مگر؟! بعد این جمله را فرمودند آقا سید محسن برو به اینها بگو من این کتاب را برای اینها ننوشتم، من برای کسی نوشتم که تو کله‌اش فهم است، من اصلا برای اینها ننوشتم که اینها آمدند من را رد کردند، بکنند، یک دفعه اینطوری کردند همین؟! انگار مثل اینکه آب دوغ خیاری، حالا سرکه شیره‌ای، همین؟ این که چیزی نیست، گفت اینقدر هم نگوید خب سکته می‌کند اقلا خوش باشد که رد کردیم و نیشش باز شود!! عجب داستانی، یک خرده نیشش باز شود که ما رد کردیم و گفتیم فلانی دروغ می‌گوید، خب باشه بابا بگو باز هم بگو، هی بگو این دروغ می‌گوید، این فلان می‌کند، بدبخت اگر به این خوشی ده تا کتاب بنویس.

خورشید که زیر ابر نمی‌ماند، ماه که زیر ابر نمی‌ماند، کتمان تا کی؟ بیچاره بدبخت کتمان تا کی؟ من این حرفها را برای تو می‌گویم که اگر روزنه‌ای در آن دل سیاهت هنوز هست این روزنه به کار بیفتد، نمی‌خواهی؟ نخواه، اصراری نیست، مسئله‌ای نیست.

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدٰاهُمْ وَ لٰكِنَّ اَللّٰهَ يَهْدِي مَنْ يَشٰاءُ ﴿البقرة، ٢٧٢﴾ در اون آیۀ قرآن مگر نمی‌فرماید؟ چیه آیه قرآن؟ تو نمی‌توانی آن قلوب مرده را، مردگان را هدایت کنی، انک لا تحی الموتی، کسی را که مرده است نمی‌توانی ای رسول خدا زنده کنی! این مرده است، قلبش مرده است، چقدر بهت بگویم؟! این ابوسفیان قلبش مرده، این منافق قلبش مرده، این زندیق قلبش مرده، آن کسی که این روایات را خوانده و این درسها را خوانده و عمامۀ اینقدری گذاشته روی سرش و ادعای مکتب آقا را می‌کند و پا روی حق می‌گذارد این قلبش مرده است، من چی بیایم بهت بگویم؟ چی بیایم بگویم؟

خب امام سجاد علیه السلام گارانتی خدا بهش نداده، گفته ما تو را به مقام امامت رساندیم، به مقام امامت رسیدن این نیست که گارانتی، دیگر کار تمام است، هر کاری...، نه، تازه امام سجاد علیه السلام مقام عز ربوبی را درک کرده، ها! حالا چه خبر است، حالا درک کرده که مقام عز ربوبی چیه، مقام غیرت ربوبی چیه، مقام استقلال و استغناء ربوبی چیه، مقام بی‌نیازی و ناز ربوبی حالا چیه، حالا که فهمیده امام سجاد علیه السلام، حضرت می‌فرماید عظم یا سیدی املی، این آرزوی من در سرم زیاد است، یعنی چی؟ یعنی لقاء تو، و بسیار خب، این لقا پیدا شد ولی استمرارش از کجا؟ کی تضمین داده؟ کی به امام سجاد علیه السلام تضمین داده که این لقائی که الان پیدا شده دیگه استمرار داره؟ کی تضمین داده؟ ما خیال می‌کنیم! امام سجاد علیه السلام چیز دیگری می‌فهمد، امام سجاد علیه السلام...، این گریه‌هایی که امیر المومنین علیه السلام دارد می‌کند در مسجد کوفه، عرض کردم فیلم بازی نمی‌کند، گریه‌ها را ما این تئاترهایی که، سینما و فلان و این چیزها درست کردند، این گریه‌ها و اینها، فیلم است.

امیر المومنین علیه السلام دیگر فیلم بازی نمی‌کند، امیر المومنین علیه السلام دیگر آن غش‌ها و بیهوشی‌های در نخلستانش که دیگر فیلم نیست، آنها هم فیلم است؟ اینکه فیلم نیست، تئاتر نیست، مناجات‌هایی که دارد می‌کند امیر المومنین علیه السلام، دیگر آن مناجاتها که فیلم نیست خب داریم بابا می‌بینیم دیگر، خودمان هم داریم می‌بینیم ما هم در زمان حیاتمان می‌دیدیم، کیفیت التجاء را در همین سالهای آخر عمر مرحوم آقا، کیفیت التجائشان را به حضرت صاحب الزمان علیه السلام بنده در بعضی از موارد مشاهده می‌کردم که مو بر بدنم راست می‌شد!

گفتم عجب! پدر ما در اواخر عمر اینجوری دارد به حضرت صاحب علیه السلام التجاء می‌کند، یعنی تصویر ما چی بود؟ تصویرم این بود که بابا دیگر اینها کارشان گذشته و مسئله و فلان و دیگر کاری هم به امام زمان علیه السلام ندارند و دیگر خودشان...، تازه الان می‌فهمه امام زمان علیه السلام کی هست، تازه الان می‌فهمد این حجت کبری کی است، تازه الان می‌فهمد این ولیّ خدا کی است، این اولیای خدا، اینها مراتب فهمشان و مراتب علمشان یک دفعه نیست، اینها در خودِ مراتب، تازه در بقائی که پیدا می‌کنند نسبت به اطلاعشان بر آن مراتب وجود تازه کسب کمال می‌کنند، تازه در آنجا کسب کمال می‌کنند.

مگر ما راجع به رسول اللَه صلی اللَه علیه و آله نداریم، اللَهم صل علی محمد و آل محمد و ارفع درجته، در تشهد، و ارفع درجته، درجۀ او را بالا ببر، یعنی الان بعد از هزار و چهارصد سال که از دنیا رفته که البته آنجا اصلا زمان معنا ندارد، ما تصوراتمان...، بعد از ١٤٠٠ سال می‌گوییم خدایا الان درجۀ او را بالا ببر، مگر پیغمبر صلی اللَه علیه و آله دیگر بالاتر از این چی دارد که دیگر درجه‌اش برود بالا؟ بابا رفت قاب قوسین و همه چی تمام شد دیگر.

نه!، عرض کردم خدمتتان شبهای قدر، آن اسماء کلیه، جمالیه و جلالیۀ پروردگار مگر آنها بی‌انتها است؟ مگر ذات الهی، وجود آن ذاتِ حق، مگر آن منتها دارد؟ رسول خدا صلی اللَه علیه و آله رفت و تمام زوایای خدا را همه را بررسی کرد و همه را خلاصه طول و عرضش و اینها را درآورد و دیگر تمام شد و پروندۀ خدا را بست، نه بابا اینطوری نیست.

رسول خدا صلی اللَه علیه و آله در هر لحظه یک وجود جدیدی بر نفس او دارد تحقق پیدا می‌کند که این وجود با وجود مرتبۀ قبل تفاوت دارد، و تا خدا خدائی می‌کند، یعنی تا خدا که امد ندارد، نه ازلا و نه ابدا، ها؟ تا خدا، خدائی می‌کند این وجود همش در حال چیه؟ در حال گردش و در حال حرکت است، حالا می‌فهمیم چرا مرحوم آقا در این سالهای آخر توجهشان به حضرت ولی عصر علیه السلام این یک توجه خاصی بوده، آن در آن حالات خودش الان یک مسائلی را دارد مشاهده می‌کند، نیازش را به حضرت ولی عصر علیه السلام الان دارد تازه ارزیابی می‌کند، احتیاجش را الان دارد در آنجا...، آن احتیاجی که...، اصلا آن چیزهایی که ما نمی‌توانیم بفهمیم، ما فقط یک حرکت ظاهری می‌بینیم.

من سابق وقتی شنیده بودم که مرحوم قاضی رضوان اللَه علیه خیلی در مطالبشان، در اینها خیلی توجه دارند، نصفه‌‌های شب، نیمه‌های شب، برایم خیلی عجیب بود، خب این اولیا و عرفا خب دیگر اینها مقام معرفت دارند دیگر، اگر اینها نداشته باشند پس کی دارد؟ خب کارشان تمام است، حالا ما بگوییم یک چیزی، خب ما چی می‌فهمیم؟ ما هرّ را از برّ تشخیص نمی‌دهیم حالا اومدیم داریم خیال می‌کنیم امام‌شناس هم شدیم.

اما اینها که دیگر خب...، من برایم جای تعجب بود که این...، بعد حالا اینطور به ذهنم [آمد]، حالا یک توهم و تخیل است نمی‌دانم، که اینها اصلا در آن مراتب به مسائلی رسیدند که اصلا ما فکرمان نمی‌تواند بفهمد، ما اصلا فکرمان نمی‌تواند درک بکند که این چه مقامی را الان دارد مشاهده می‌کند که به واسطۀ آن مقام، توجه به آن ذات اقدس، ولایت مقام ولایت، حضرت صاحب علیه السلام، دارد الان پیدا می‌کند، فقط ما التجاء می‌بینیم، همینطور که ما التجاء می‌کنیم که یابن الحسن عجل علی...، این هم دارد فرض بکنید که حالا به یک شکل دیگری، حالا به یک نحو دیگری، حالا یک خرده عمیقتر، یک خرده حالا لطیفتر، یک خرده چیز، اصلا ما نمی‌فهمیم که این الان در چه حالی دارد استغاثه می‌کند، ما نمی‌فهمیم، نمی‌فهمیم دیگر، خب نمی‌فهمیم، چون هر چی بخواهیم بررسی بکنیم می‌بینیم جور درنمی‌آید، به هر کیفیتی که می‌خواهیم وارد بشویم.

وقتی که آقا صریحا بفرمایند، ازشون سوال بکند یک شخصی بنده هم حضور داشتم، که موقعیت شما نسبت به حضرت ولی عصر علیه السلام چطور است؟ حضرت [آقا] می‌فرمایند این بچه‌ها را داری می‌‌بینی در حیاط دارند بازی می‌کنند من چطور به اینها اشراف دارم، حضرت به من اینطور اشراف دارد، یعنی من در کنار حضرتم، خب وقتی که اینجور هست پس دیگر چی باقی می‌ماند تهش؟ دیگری چیزی نیست، خب هر چی هست همین است دیگر، همانطوری که من الان دارم این بچه‌ها را کنترل می‌کنم همینطور من الان تحت کنترل او هستم و کارهای من زیر نظر چیز، یعنی در کنارش هستم دیگر، اشاره می‌کنند می‌گویند بچه‌ها را نگاه کن، دیگر از این صریح‌تر و از این نزدیک‌تر و عامیانه‌تر شما چی می‌خواهید فرض بکنید که تصور کنید؟ این دیگر پایین‌تر از در حد فهم چیز.

خب وقتی که اینطور است، خب این استغاثه دیگر یعنی چی؟ وقتی که تو در کنار حضرتی، وقتی که معیت داری، وقتی که نفست اتحاد دارد، از اتحاد هم گذشته وحدت دارد، دیگر این استغاثه دیگر معنایش چیه؟ اینها دیگر یک چیزهایی است که دیگر عقل ما قد نمی‌دهد که بخواهیم در این...! این همان است، این همان گرفتن گارانتی است، این دارد خودش را آنجا وصل می‌کند چون می‌داند یک مسائلی را، می‌داند یک حقائقی را، که تازه فهمیده یک من ماست چقدر کره می‌دهد! تازه به اینجا رسیده.

خب خوش به حالشان، خوش به حالشان که آنها رفتند و به آن مسائل و آن مبانی رسیدند، ماه رمضان هم تمام شد ظاهرا و ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم!، هفت شهر عشق را، عطار گشت ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

وقت گذشت و زمان سپری شد و اوقات به شرح و بیان و وصف او گذشت ولی وقتی که نگاه می‌‌‌کنیم به این مطالب، می‌بینیم ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم، مطالب راجع به این عبارات و کلمات حضرت، خیلی‌هایش ماند و توفیق پیدا نکردیم که مسائل را تمام کنیم، و مخصوصا مطالبی که خب در ضمن این مسائل، دوستان سوال می‌کنند که حالا انشاللَه شاید در بعضی از جلسات آینده راجع بهش صحبت بشود.

همانطوری که عرض کردیم توصیۀ مرحوم آقا در همین شبهای آخر ماه مبارک به شاگردانشان و ارادتمندانشان، به دوستانشان این بود که حال و هوای ماه مبارک را نگذارند به این راحتی از بین برود، در خانه‌شان، در خانواده‌شان، و مسائل دوباره عادی بشود، به کارهایی که مردم می‌کنند نگاه نکنند، مردم منتظرند که ماه مبارک تمام بشود و دیگر اصلا این بساط ماه جمع بشود و پرونده‌اش را کنار و دوباره روز از نو و روزی از نو و مسائل روزمره و عادی انجام بشود، نه، توجه کنند نسبت به حالی که در این مدت داشتند و این حال را کش بدهند، ادامه بدهند، با مراقبه‌شان، با سکوتشان، با خلوتشان، نسبت به این مطالبی که این شبها صحبت شده، رفقا در طول روز و شب فرصتی پیدا می‌کنند مرور کنند و ببینند که خب تا چقدر این مطالب با سلیقه و ذوق و فکر آنها همخوانی دارد، و اگر به مطلوبی رسیدند پیگیری کنند، و خلاصه یک همچنین فرصتی را که خداوند در این ماه نصیب ما کرده است این فرصت را برای ماههای دیگر ما نگه داریم، و غنیمت بشماریم، مخصوصا که خب ماههای دیگری که در پیش داریم و مناسباتی که خب هست همۀ اینها به کمک استمرار این حال و تقویت این حال می‌آید، مناسبت‌هایی که هست و خصوصیاتی که هست.

علی کل حال مطلب و مطلوب ما در این ماه مبارک از پروردگار این است که خدایا گرچه طبق فرمایش حضرت سجاد علیه السلام کارها و رفتار ما نتوانست آن قابلیت عرضه به پیشگاه تو را به دست بیاورد، حداقل دلخوشیم بر اینکه تا حدودی از آنچه را که ائمه در سر و دل و سرّ و سویدای خود می‌گذرانند یک تا حدودی بویی از آنها هم بالاخره به مشام ما رسیده، و همان را از ما بپذیر، همان را از ما بپذیر و ما را بر تقویت آن مدد بفرست، و ما را در تقویت آن کمک کن، و نگذار که آن آتشی که در وجود شعله‌ور شده کم کم رو به خاموشی بگراید و سرد بشود.

اینها دیگر چیزهایی است که ما می‌توانیم از خدای متعال در این ساعات آخر ماه مبارک بخواهیم، روش بزرگان بر این بوده که بعد از ماه مبارک به شکرانه این ضیافت الهی، این شکر خدا را به جا می‌آوردند و شکرانه‌اش زیارت موالیان خود و صاحب اختیاران خود، ائمه علیهم السلام، توسل به حضرت بقیة اللَه ارواحنا فداه و رفتن به مشاهد مشرفه که این دب و دیدن بزرگان و همۀ اولیاء خدا بوده، همه اولیاء خدا تا آنجایی که بنده سراغ دارم، و اینها می‌رفتند، خود مرحوم آقا در همان زمان که بودند بعد از ماه مشرف می‌شدند به مشهد، حتما و حتما به حرم حضرت عبد العظیم بعد از ماه مبارک مشرف می‌شدند، ایشان خیلی نسبت به حضرت عبد العظیم علیه السلام خیلی عنایت داشتند، هر ماه می‌رفتند، و مخصوصا بعد از ماه مبارک یادم است که ایشان خیلی نسبت به این مسئله توجه داشتند و می‌فرمودند که این حرم حضرت بوی حرم سید الشهداء علیه السلام را می‌دهد، یعنی بی‌خود نیست آقا، امام آمده فرموده، وقتی امام هادی علیه السلام بفرماید من زار عبد العظیم...، انت مومن فینا حقا، خب این کم نیست، و وقتی که داریم که حضرت می‌فرمایند زار عبد العظیم بری کمن زار الحسین بکربلا.

یک وقت من یک جا بودم دیدم یک دانه پلاکارد نوشتند من زار فلان کمن زار حسین بکربلا!، بله!

خب اینها چیه؟ اینها همین است دیگر، یعنی آن حقیقت و آن حقیقت ولایت که در سید الشهداء علیه السلام تجلی کرده این الان آینۀ برای او شده، و شما وقتی که می‌آیی به او نگاه می‌کنی این را داری مشاهده می‌کنی، افرادی که در مشهد هستند، زیارت امام رضا علیه السلام، افرادی که در قم هستند زیارت بی بی فاطمۀ معصومه سلام اللَه علیها، و همینطور توفیق پیدا بکنند زیارت حضرت عبد العظیم و زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام، اینها چیزهایی است که مورد دستور بزرگان هست، و اینها باعث می‌شود ارتباط انسان با مقام ولایت وثیق بشود، محکم بشود، رفتن به زیارت امام رضا علیه السلام فقط یک زیارت ضریح و اینها نیست، آمدن و بیعت کردن مجدد است با امام رضا علیه السلام، که امام رضا علیه السلام من به شکرانۀ این ماه مبارک دارم می‌آیم با شما بیعت کنم، در راهتان، در نفستان، در قدمتان، در خواستتان، در مکتبتان، من را پایدار کنید، سفت کنید و نگه دارید، مرا حفظ کنید، از ضلات نگه دارید، از خطورات، از فتنه‌های آخر الزمان، از خطرات، از مسائل اجتماعی، غیر اجتماعی من را نگه دارید، نه اینکه بلند شویم برویم زیارت امین اللَه بخوانیم و بیاییم بیرون، برویم با امام رضا علیه السلام بیعت کنیم، بسپریم، نفس را بسپریم، خود را بسپریم، ولایت آن حضرت را بر ولایت خود برتری و ترجیح بدهیم، اختیار و اراده او را بر اختیار و ارادۀ خود ترجیح بدهیم، اختیار را از خود سلب کنیم، به او واگذار کنیم، این معنای زیارت است، این معنای زیارت است.

بزرگان اینطور می‌رفتند زیارت می‌کردند، حالا حداقلش این است وگرنه آنها خب درجات خودشان را دارند، انشاللَه امیدواریم که خداوند رحمت و لطفش شامل حال ما بشود و گناهان و قصورها و تقصیرها را بر ما ببخشاید و به فرموده و عرض حال امام سجاد علیه السلام که خدایا گناهان ما را به حساب نیاور، به همین نفسهای پاک و مطهر و معصوم که قطعا کلام آنها، کلام توست، و نَفَس آنها نفس توست، و اراده و همت آنها، اراده و همت توست، ما را به آنها ببخشاید.

اللَهم صلّ علی محمّد و آل محمّد